ادبیات روایی
سال هفتم، دوره سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

بررسی گروتسک و انواع آن در داستان‌های بیژن نجدی

دکتر محمدرضا حاجی آقابابایی[۱] منیرسادات هاشمی[۲]

چکیده

یکی از عواملی که موجب تأثیرگذاری بر خواننده می‌شود، بهره‌گیری از درهم‌آمیختگی احساسات گوناگون در متن است که در حوزه‌ی مطالعات ادبی، گروتسک نامیده‌می‌شود. در پژوهش حاضر به بررسی انواع گروتسک در آثار داستانی بیژن نجدی پرداخته شده است و چگونگی به کارگیری آن‌ها مورد مطالعه قرار گرفته است. گروتسک در داستان‌های نجدی در انواعی همچون عنوان‌های گروتسکی، فضاهای گروتسکی، بدن‌های گروتسکی، گروتسک دریافت، رفتارها و باورهای گروتسکی و جمله‌ها و ترکیب‌های گروتسکی دیده‌می‌شود. نجدی با بهره‌گیری از عواملی همچون برگزیدن عناصر شگفت‌انگیز و دلهره‌آور، در هم آمیختن واقعیت و خیال و بهره‌گیری از عنصر زمان و مکان در کنار استفاده از حس‌های درهم‌آمیخته و توصیف بدن‌هایی که حالت طبیعی خود را از دست داده‌اند، توانسته است گروتسک را به خوبی در آثار خود نمایان سازد. داستان‌های نجدی از نوع داستان‌های گروتسکی با محتوای وحشت و تنفّر است. وی با سبک ادبی و شاعرانه خویش، تصاویر و فضاهای گروتسکی را در آثار خود به خوبی خلق کرده است و این عامل بر جذابیت داستان‌های نجدی افزوده است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل متن، نقد داستان، گروتسک، بیژن نجدی.

[۱] دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی hajibaba@atu.ac.ir
[۲] کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

۱- مقدمه:

عوامل گوناگونی در ایجاد جذابیت در متن ادبی نقش دارد و موجب تأثیرگذاری بر خواننده می‌شود. یکی از این عوامل برخاسته از ایجاد درهم‌آمیختگی احساسات گوناگون در متن است که موجب نوعی دلهره یا ترس همراه با شگفتی و خنده می‌شود. در حوزه‌ی مطالعات ادبی، درهم‌آمیختگی احساسات گوناگون، گروتسک(grotesque) نامیده‌می‌شود. گروتسک تا مدّت‌ها به نوع خاصّی از نقّاشی اطلاق می‌شد که در آن گیاه، انسان و حیوان، درهم‌آمیخته و صورت واحدی پیدا می‌کردند. با گسترش به کارگیری این واژه و معرّفی آن، این سبک هنری گسترش معنا یافت و به موضوعات مرتبط با هنر و ادبیّات راه پیدا کرد. ***(ر.ک. تامپسون، ۱۳۹۰)*** در ابتدا گروتسک را نوعی شوخی مبتذل می‌دانستند و آن را سبکی مسخره معرّفی می‌کردند؛ بعدها نویسندگان مختلفی با داشتن خط فکری متفاوت بر جنبه‌های جدّی و طنزآمیز گروتسک تأکید کردند. «جان راسکین، ویکتور هوگو، فریدریش شلگل و والتر بجت، همگی متّفق‌القول بودند که گروتسک چیزی ورای اغراق‌های شاخ‌دار یا کمدی سبک و به اصطلاح روحوضی است.» ***(تامپسون، ۱۳٦۹: ۳۱)*** خنده‌ی گروتسکی خنده‌ای برخاسته از شادی و شعف نیست بلکه خنده‌ای است برای پنهان ساختن احساس درونی انسان. «در واقع خنده‌ی تهی از شوق در گروتسک وسیله‌ای است برای بیان ضعف‌ها، کمبودها، ناهماهنگی‌ها و آگاه‌کردن خواننده به پستی‌ها، شرارت‌ها و تبهکاری‌های بشر.» ***(آدامز و یتس، ۱۳۹۵: ٤)*** لازم به یادآوری است که تعریف مشخصی از گروتسک ارائه نشده است و در معرّفی آن بیشتر به ویژگی‌هایش پرداخته‌اند.

در پژوهش حاضر به بررسی انواع گروتسک در آثار داستانی بیژن نجدی پرداخته شده است و چگونگی به کارگیری آن‌ها مورد مطالعه قرار گرفته است. بیژن نجدی (۱۳۲۰-۱۳۷٦) از نویسندگان توانمندی است که با سبک و شیوه‌ی خود در داستان‌نویسی توانسته است جایگاه ویژه‌ای را در ادبیات داستانی معاصر به دست آورد. از این نویسنده سه مجموعه داستان با نام‌های "یوزپلنگانی که با من دویده‌اند"، "دوباره از همان خیابان‌ها" و "داستان‌های ناتمام" و یک مجموعه شعر با عنوان"دختران این تابستان" بر جای مانده است. نجدی با سبک ادبی شاعرانه و ویژه‌اش، تصاویر و فضاهای گروتسکی را در آثار خود به خوبی خلق کرده است و همین امر بر جذابیت داستان‌های وی و اقبال عمومی نسبت به آن‌ها افزوده است.

۱-۱- پیشینه‌ی پژوهش:

درباره‌ی گروتسک و وجوه آن در آثار فارسی، پژوهش‌های چندی انجام پذیرفته است که مواردی از آن‌ها به گروتسک در آثار داستانی نویسندگان ایرانی اختصاص دارد که از آن میان می‌توان به این آثار اشاره‌کرد: «ناهمگونی احساس» نویسنده در این مقاله با نگاهی به کتاب "گروتسک در ادبیات" به بررسی عوامل گروتسک در داستان "باغ بلور" پرداخته است. ***(جزینی؛ ۱۳۷۰)*** «گروتسک (طنز آمیخته) در آثار جمال‌زاده» این مقاله گروتسک را در عبارات و جملاتی که با بُعد جسمانی شخصیت‌ها سروکار دارد، مورد بررسی قرار داده است. ***(یعقوبی جنبه‌سرایی و فشی؛۱۳۹۰)*** «بررسی مفهوم گروتسک و کاوش مصداق‌های آن در داستان‌های کوتاه شهریار مندنی پور» در این مقاله تعاریف، توضیحات نظری و رویکردهای اصلی گروتسک بیان شده است و داستان‌های کوتاه شهریار مندنی پور از زوایای مختلف گروتسکی بررسی شده است. ***(کیوان شربتدار و انصاری؛۱۳۹۱)*** «بررسی و تحلیل عناصر ساختاری گروتسک در برخی داستان‌های فارسی و خارجی» نویسندگان در این مقاله به بیان تاریخچه و عناصر برجسته‌ی گروتسک پرداخته‌اند و ویژگی‌های گروتسکی را در داستان‌های نویسندگانی چون هدایت، گلشیری و ساعدی مورد بررسی قرار داده‌اند و با ساختار گروتسک در ادبیات غرب مقایسه کرده‌اند. ***(محسن محمدی فشارکی و دیگران؛۱۳۹۲)*** «تلفیق احساسات ناهمگون (گروتسک) در طنز و مطایبه» در این پژوهش، نویسندگان عناصر

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

گروتسک را در کاریکلماتورهای پرویز شاپور مورد بررسی قرار داده‌اند. ***(تسلیم جهرمی و طالبیان؛ ۱۳۹۰)*** در پژوهش حاضر با هدف یافتن انواع و نمونه‌های گروتسک در آثار بیژن نجدی به بررسی دو مجموعه داستان "یوزپلنگانی که با من دویده‌اند" و "دوباره از همان خیابان‌ها" از آثار این نویسنده پرداخته‌ایم.

۲- گروتسک و انواع آن

با بررسی تعاریف مختلف از گروتسک، اغلب آن را مقوله‌ای با ساختاری دوگانه، غیر عادی و عجیب و ترکیبی از افکار متضاد معرفی کرده‌اند. ***(ر.ک. شربتدار و انصاری، ۱۳۹۱: ۲)*** در فرهنگ‌ها بیشتر به ویژگی‌های آن اشاره کرده‌اند و تعریف دقیق و مشخصی از گروتسک ارائه نشده است. باید گفت «این مفهوم بنا به ماهیت آن از گنجیدن در یک تعریف جامع و مانع سر باز می‌زند، چرا که مقوله‌ای چند وجهی است و تأکید بر یک وجه آن دیگر وجوه را کم‌رنگ یا بی‌رنگ می‌سازد» ***(تسلیم جهرمی و طالبیان؛ ۱۳۹۰: ۲)*** از مجموع تعاریف ارائه شده می‌توان گفت گروتسک مقوله‌ای در هنر و ادبیات است که حاصل تخیّل و اغراق هنرمند به شمار می‌آید و از جمع اضداد حاصل‌می‌شود. یک اثر گروتسکی دارای مشخّصه‌هایی چون، خنده‌آوری، ترسناکی، افراط و اغراق، ناهماهنگی و نابه‌هنجاری است. «این که یک اثر هنری گروتسک کدام حالت را به ما ارائه می‌دهد، کاملاً به پذیرش و شراکتمان در آن اثر بستگی دارد.« ***(آدامز و یتس، ۱۳۸۹: ٤٨)*** باید به این نکته توجه داشت که برای درک و شناخت گروتسک، اولین مواجهه با اثر و درک و احساسی که پدید می‌آید، دارای اهمیت است؛ زیرا در رویارویی و بازخوانی دوباره به علت آشنایی و پیشینه‌ی ذهنی فرد از صحنه‌ها و رویدادهای داستان، ممکن است احساسات مواجهه‌ی نخست شکل نگیرد و ترس، دلهره، شادی و احساسات مختلف دوگانه یا چندگانه از میان برود. «برخی از موضوعات گروتسکی که کایزر آن‌ها را شناسایی می‌کند، شامل هیولاها، حیوانات، به‌خصوص مارها، جغد، غوک، عنکبوت، خزندگان، حشرات موذی و فراتر از همه‌ی آن‌ها خفاش‌ها هستند که تجسم حیوانی گروتسک در نظر گرفته می‌شود. دیگر سوژه‌ها مرتبط با دنیای گیاهان است، مانند درخت‌های رَز به هم پیچیده که در ذات خود شکارچی هستند. ابزار فن‌آوری نیز در تجسم بدسیمای خود جزء مفاهیم گروتسک قرار می‌گیرند، از شکنجه‌های قرون وسطا گرفته تا بمب اتم در قرن حاضر.» ***(آدامز و یتس، ۱۳۹۵: ٣٤)*** در گروتسک لزوماً تمامی جنبه‌ها به یک اندازه نمود پیدا نمی‌کند و گاه وجهی بر وجه یا وجوه دیگر غالب می‌شود. وجه یا وجوه مغلوب گاهی بسیار کم‌رنگ است و مخاطب بر اساس دریافت درونی و پیشینه‌های ذهنی خود می‌تواند وجه کم‌رنگ را دریابد. «ممکن است آمیزش مضحکه و انزجار به یک نسبت نباشد، مثلاً در یک مورد، اثر صرفاً مضحکه شود ولی لعاب نازکی از وحشت ظاهری دور و بر آن را گرفته باشد و در مورد دیگری عکس این اتّفاق افتد.» ***(تامپسون، ۱۳٦۹: ٤١)***

گروتسک حاصل ناهماهنگی و عدم تجانس است که برای خواننده متن احساسات متضادی همچون غم و شادی یا ترحّم و دل‌سوزی از یک سو و شادمانی از سوی دیگر ایجاد می‌کند. «ترکیبِ المان‌های گوناگون جزو حیاتی‌ترین الزامات گروتسک به شمارمی‌رود که از آغازین‌ترین قالب‌های تزئینی تا انسان‌های ماشینی و ترکیبات هنرمندان سورئالیسم تداوم داشته است.» ***(آدامز و یتس،۱۳۹۵: ۳۵)*** باختین و کایزر هر دو به بررسی و بیان جنبه‌های مختلف گروتسک پرداخته‌اند. «باختین مانند کایزر، در برابر نویسندگان هنری پیشین که گروتسک را از حوزه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی بیرون می‌گذارند و فعالیت خلاقانه‌ی مردمی را تجلیات مبتذل جامعه‌ی پست می‌انگاشتند و آن را نفی می‌کردند، واکنش نشان داد. اما تفاوت‌های مهمی میان این دو تن وجود دارد. کایزر می‌کوشد با تأکید بر جنبه‌های اهریمنی و مخوف گروتسک و دادن معنایی متافیزیکی

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

به آن‌ها، گروتسک را از یک عقیده‌ی بی‌ارزش فراتر برد و آن را در مقام یک مقوله‌ی جدی زیبایی شناختی به دیگران بقبولاند. حال آن‌که باختین با پذیرش خنده و جنبه‌ی کمیک و نازل فرهنگ توده‌ای، گروتسک را ترفیع داد. او به اصل کمیک کارناوال عامیانه، محتوای فلسفی معناداری بخشید.» ***(مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۵۰)*** بر این اساس، داستان‌های گروتسکی را در دو دسته می‌توان تقسیم‌کرد: داستان‌های گروتسکی با محتوای خنده و ترس و داستان‌های گروتسکی با محتوای وحشت و تنفّر. ***(فشارکی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۷)***

نویسنده‌ی داستان‌های گروتسکی با استفاده از آرایه‌های ادبی مختلف و توصیفی که از فضا، زمان، مکان و شخصیت ارائه می‌دهد، اثر خود را خلق می‌کند. شایسته یادآوری است که «گروتسک حداقل قسمتی از تأثیرات خود را به این دلیل به دست می‌آورد که نحوه‌ی بیانش بر اساس واقع‌گرایی (رئالیسم) استوار است. باید دانست که گروتسک ضرورتاً پیوندی با خیال‌پردازی ندارد.» ***(تامپسون، ۱۳۶۹: ۱۹)***

با بررسی داستان‌های نجدی می‌توان گروتسک را در مقوله‌های گوناگونی همچون عنوان‌های گروتسکی، فضاهای گروتسکی، بدن‌های گروتسکی، گروتسک دریافت، رفتارها و باورهای گروتسکی و جمله‌ها و ترکیب‌های گروتسکی مورد مطالعه قرار داد. شایسته‌ی یادآوری است که در فرهنگ‌های ادبی هیچ‌گونه تقسیم‌بندی مشخص از انواع گروتسک ارائه نشده است و نویسندگان این مقاله برای نخستین بار و بر اساس متن مورد پژوهش انواع گروتسک را مشخص کرده‌اند و ممکن است با دقت در متون دیگر بتوان انواع دیگری از گروتسک را به این تقسیم‌بندی افزود.

۲-۱- عنوان‌های گروتسکی:

عنوان برخی از داستان‌های نجدی دارای جنبه‌ی گروتسکی است و براعت استهلالی از حس دوگانه‌ی ترس و خنده و یا ترس و دلهره‌ی نهفته در داستان است. نجدی با برگزیدن این گونه عنوان‌ها از همان آغاز مخاطب خود را دچار دلهره‌های جذاب می‌کند و باعث کششی رخوت‌انگیز در خواننده می‌شود. "یوزپلنگانی که با من دویده‌اند" عنوان مجموعه داستانی از این نویسنده است که به خودی خود برانگیزاننده‌ی احساسات متفاوتی همچون ترس و شگفتی در مخاطب است. آنچه در طبیعت واقع رخ می‌دهد، با این عنوان در تضاد است و این عدم تطابق با دنیای واقعی، گروتسک می‌آفریند. "سپرده به زمین" عنوان یکی از داستان‌های نجدی است که مخاطب با شنیدن آن دچار شگفتی آمیخته با ترس می‌شود. این عنوان برای خواننده می‌تواند تداعی‌گر نوعی تدفین همراه با پنهان‌کاری باشد. "استخری پر از کابوس" عنوان داستان دیگری است که نویسنده با بهره‌گیری از آشنایی‌زدایی موجب شگفتی خواننده می‌شود. کابوس واژه‌ای است که ترس و وحشت را با خود به همراه دارد. زمانی که استخری پر از کابوس می‌شود، حسی آکدنه از شگفتی و وحشت پدید می‌آورد. "تاریکی در پوتین" عنوان داستان دیگری از نجدی است که می‌تواند احساسات متضادی را در خواننده برانگیزاند. تاریکی از واژه‌های گروتسک‌آفرین است که همواره ترس و دلهره را با خود به همراه دارد و پوتین واژه‌ای است یادآور جنگ. هنگامی که تاریکی و پوتین در هم می‌آمیزد، می‌تواند نمادی از مرگ و نابودی باشد که حس ترس و وحشت را به خواننده القا می‌کند. عنوان داستان "شب سهراب‌کشان" نیز از دیگر عناوین گروتسکی به شمار می‌آید. این عنوان برگرفته از ماجرای تراژیک کشته شدن سهراب به دست رستم است و اندوه این حادثه‌ی غم‌انگیز هنگامی در خواننده تشدید می‌شود که وی از رابطه‌ی پدر و پسری میان ایشان و تلاش سهراب برای شناختن رستم آگاه می‌شود و ناخودآگاه دچار هراس همراه با شگفتی می‌شود. خواننده در مواجهه با عنوان" شب سهراب‌کشان" و تصور حادثه‌ای مشابه دچار دلهره و وحشت می‌شود. "مرا بفرستید به تونل" داستانی آکنده از ترس و دلهره و شگفتی است که تا حدودی دلهره‌آفرینی از عنوان آن مشخص است. تونل در ذات خود وهم‌آور است و

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

انسان از این‌که فردی داوطلبانه می‌خواهد او را به مکان تاریک و ترسناک بفرستند، شگفت‌زده می‌شود. عنوان داستان "تاقچه-های پر از دندان" عنوانی آمیخته‌ای از احساسات چندگانه است. تصور اتاقی با تاقچه‌هایی پر از دندان برای مخاطب شگفتی همراه با ترس و چندش به دنبال دارد. وحشت و خنده در این عنوان ناشی از ناهماهنگی وجود دندان‌ها بر روی تاقچه است. این دندان‌ها در ذهن خواننده می‌تواند جمجمه‌های انسان را که نمادی از مرگ است، یادآور شود و یا تداعی‌گر شکنجه‌کردن انسان‌ها باشد.

۲-۲- گروتسک دریافت

در گروتسک دریافت خواننده در ابتدا می‌پندارد، آنچه می‌خواند روایت اصلی است، در حالی که پس از مدتی درمی‌یابد با دنیای خیالی نویسنده همراه شده است و این درک و دریافت موجب گروتسک در او می‌شود. در گروتسک، خیال و واقعیت در کنار یکدیگر جهانی می‌آفرینند که خواننده پس از ورود به آن دچار لذتّی دلهره‌آور می‌شود. دنیای خیالی گروتسک با فانتزی متفاوت است. در فانتزی مخاطب از ابتدا می‌داند که وارد دنیایی خیالی شده است، حال آن‌که در گروتسک، خیال در کنار واقعیت نشانده می‌شود. «گروتسک و فانتزی، با توجه به تعریف متداول (انحراف از قوانین طبیعی) با هم وجه اشتراک بسیار دارند، اما دنیای گروتسک با وجود همه عجایبش، نه تنها از دنیای پرداخته‌ی خیال دور است، بلکه دقیقاً تصویری از دنیای آشنا و حقیقی است؛ در گروتسک اگر بستری که در آن وقایع داستانی رخ می‌دهد باورکردنی و پذیرفتنی نباشد، در واقع گروتسکی وجود ندارد.» (جزینی، ۱۳۷۰: ١٤) نجدی به قدری ماهرانه ذهنیّت شخصیت‌های داستان‌هایش را بیان می‌کند که خواننده در بیشتر موارد می‌پندارد شخصیت‌ها واقعی هستند و از حادثه‌هایی واقعی سخن می‌گویند، اما مخاطب بناگاه غافل‌گیر می‌شود و درمی‌یابد که با خیال شخصیت همراه شده است. او در اغلب داستان‌هایش ابتدا دنیای واقع را به تصویر می‌کشد و پس از روایتی کوتاه به گونه‌ای هنرمندانه، به ناگاه وارد دنیای خیال می‌شود و با این کار، خواننده را بین خیال و واقعیت سرگردان می‌کند. این نوع از گروتسک پس از فهم خواننده از وضعیتی که در آن قرار گرفته است، پدید می‌آید و برخاسته از فهم تازه‌ای است که خواننده نسبت به متن پیدا می‌کند. در بعضی از داستان‌های نجدی، خواننده متن را به گونه‌ای می‌خواند که در دنیای واقعی شکل گرفته است و به ناگاه درمی‌یابد آنچه را واقعی می‌پنداشته، در دنیایی وهمی و خیالی رخ داده است. فهم و دریافت این تمایز میان عالم واقع و عالم خیال موجب پیدایی احساسات گروتسکی در خواننده می‌شود.

در داستان "سه‌شنبه‌ی خیس" روایت بین خیال و واقعیت در حرکت است. داستان درباره‌ی مردی به نام سیاوش است که سال‌ها پیش تیرباران شده است. دختر او، ملیحه، این موضوع را می‌داند، امّا باور ندارد و با خیال پدر زندگی می‌کند و روز آزادی زندانیان سیاسی در مقابل زندان اوین، دیدار او را انتظار می‌کشد. سیّالیّت خیال و واقعیت به قدری هنرمندانه در این داستان بیان شده است که گاه خواننده را به اشتباه می‌اندازد:

> **در تمام آن سال‌ها، هربار ملیحه فرصت پیدا می‌کرد، پیراهن را برمی‌داشت، به آن نفتالین می‌زد و دوباره آویزانش می‌کرد، درست روی همان گیره‌ی جارختی و کنار همان شال بلند که حالا سیاوش در سفیدی آن به او نزدیک می‌شد. آهسته گفت: سلام پدر. می‌دانست برای دست‌زدن به صورت پدرش باید از فاصله‌ی دور و دراز بین واقعیت تا رویا بگذرد.** [...] **دو سه نفر کمک کردند تا ملیحه پشت سر پدرش سوار مینی‌بوسی شود که راننده‌اش در آینه به چشم‌های ملیحه خیره‌شده بود و نمی‌توانست بفهمد که مسافرش می‌خواهد گریه**

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

کند، یا قبلاً گریسته است.[...]آن‌ها پیاده شدند و راننده نتوانست برای چیزی که از اتومبیل بیرون می‌رفت، کلمه‌ای بهتر از تنهایی پیدا کند، همان‌طور که مردم پیاده‌رو نتوانستند بفهمند مردی بی‌آن‌که وجود داشته باشد، بازو به بازوی زنی از کنارشان می‌گذرد. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۷۲و ۷۳)***

خواننده می‌داند که پدر ملیحه زنده نیست، ولی نویسنده به گونه‌ای هنرمندانه، خیال ملیحه را تجسّم می‌بخشد و با این کار خود علاوه بر ایجاد تردید در فهم خواننده، صحنه‌ای گروتسکی می‌آفریند.

"خال" عنوان داستان دیگری است که نجدی در آن خیال و واقعیت را درهم‌آمیخته است. او در این داستان، خواننده را با مردی همراه می‌سازد که تصویر یک پنجره را با گلدانی که بر لبه‌ی آن قرار دارد، روی بازوی خود خال‌کوبی کرده‌است. در خیال این مرد، زنی از پنجره‌ی خال‌کوبی شده وارد بازوی او می‌شود. لحظات توصیف شده در این داستان، آکنده از دلهره و شگفتی است و موجب ایجاد احساسات دوگانه در خواننده می‌شود:

دوباره دراز می‌کشم. دستم را روی موزاییک کف حمام می‌گذارم- دور از تنم. با همان انحنا که آن روز روی علف گذاشته بودم. داشت خوابم می‌برد.[...] طرح سیاه زنی روی پل تکان می‌خورد. آنقدر دور بود که هم ایستاده به نظر می‌آمد هم نزدیک می‌شد و هم می‌رفت.[...]چشمم را باز کردم آن زن زیر درخت‌ها بود. ته دالان تبریزی. [...] باز هم داشت نزدیک می‌شد (بوی علف روی صورتم بود) صدای پایش را از زیر خاک می‌شنیدم و دلم مثل دل اسب‌هایی که لحظه‌ای پیش از زلزله مچ پاهایشان پر از ترس می‌شود شورمی‌زد. [...] حالا دیگر شبیه هیچ زنی نبود کسی نمی‌تواست او را به خواب ببیند. [...]رفت توی پنجره‌ی بازوی چپم. توی همین پنجره‌ی خال‌کوبی. حالا راه می‌رفت. زیر پوستم راه می‌رفت. صدای پاشنه‌ی کفشش را روی استخوان دستم می‌شنیدم. ***(نجدی، ۱۳۹۱، ۱۶۷- ۱۷۰)***

تصویری که نویسنده از ورود یک زن از تصویر پنجره‌ی خال‌کوبی شده به بدن یک مرد ارائه می‌کند، از یک سو کمی طنزآمیز و از سویی دلهره‌آور است. نویسنده به گونه‌ای حرکت زن را توصیف می‌کند که هیچ‌گونه شک و تردیدی برای خواننده باقی نمی‌گذارد و خواننده می‌پندارد با شخصیتی واقعی روبه‌رو است، در حالی که این زن خیالی است که سخصیت داستان آن‌را در ذهن خود آفریده است.

بازویم را گرفتم. کف دستم را روی خال گذاشتم. ترسیده بودم که نکند آن برگ هم برود توی پنجره. خانم گفت: چرا یهو این‌جا تاریک شد؟ این اولین بار بود که صدایش را می‌شنیدم. بازویم را ول کردم. صدایش مثل همان درد، به زیر بغلم که رسید، دو شاخه شد. یکی به طرف گردنم آمد و از شقیقه‌ام رد شد. شاخه‌ی دیگر از دنده‌هایم پایین رفت. تمام تنم تیر کشید و کف پاهایم داغ شد. این جور دردها که مثل خون در تمام تن آدم راه می‌رود، آخرش، آرام و آهسته. آهسته و آرام به لذتی تبدیل می‌شود که خیس است و سیاه، یا این‌که من فکر می‌کردم که خیس بود و سیاه. یا واقعاً سیاه و خیس بود. حالا که به یاد می‌آورم، شک برم داشته است. ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۷۰.)***

نجدی داستان "هتل نادری" را با یک جمله از عالم واقع آغاز می‌کند و خواننده با مردی از حزب توده و خاطراتش همراه می‌شود. خواننده در میانه‌ی داستان به ناگاه متوجه می‌شود که شخصیت حضور واقعی ندارد و تمام وقایع از زبان یک روح بیان شده است و همین موضوع حسی، گروتسکی را برای خواننده پدید می‌آورد:

همه چیر آنقدر شفاف بود که مرا می‌ترساند و این ترس از همان لحظه‌ای شروع شد که فهمیدم هیچ کس در اطرافم مرا نمی‌بیند و هیچ کدامشان نمی‌دانند که من با مرگ تا چند قدمی یکی از آن‌ها رفته و بعد، دست

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

مرگ را گرفته و با آن در خیابان‌های تهران تا صبح راه رفته بودم. [...] بعد از سال‌ها واقعاً کسی نگاهم نمی‌کند و این تنها احساس خوشایندی بود که آن روز برای چند لحظه، در خودم پیدا کرده بودم. احساس رضایتی تلخ که می‌شد اسم آن را آزادی گذاشت. تلخ و زهرمارتر از نداشتن ایدئولوژی... آن‌قدر سبک و تخدیرکننده که باید وانمود می‌کردم... یا به خود ثابت می‌کردم که دیده نمی‌شوم. ***(نجدی، ۱۳۹۱، ۱۸۲-۱۸۰)***

گروتسک دریافت در داستان "آرنایرمان و دشنه و کلمات در بازوی من" نیز دیده می‌شود. در این داستان مردی برای پاک کردن خال روی بازویش پیش طاهر می‌رود که در اتاق عالیه چناری است. در این داستان راوی خاطره‌ای را برای عالیه تعریف می‌کند و خواننده را تا انتها با خود و خاطره‌ی پر از تشویش و دلهره‌اش همراه می‌سازد. در گفت‌وگوی پایانی داستان، خواننده به ناگاه متوجه می‌شود که با توهمّات راوی همراه بوده است.

بالاخره طاهر را توی اتاق پر از دود عالیه چناری پیدا کردم. گفت: «نه، دیگه این کار از من بر نمیاد.» [...] عالیه خانم، تو رو خدا شما یه چیزی بگین. [...] عالیه پیرتر از چشم‌هایش بود. گفت: «تو که را دسته یه کاری براش بکن.» [...] طاهر سرفه‌هایش را برداشته بود که از اتاق برود. گفتم طاهر کجا؟ عالیه گفت: می‌ره اسید و خرت و پرت بیاره. گفتم اسید؟ گفت: مگه نمی‌خوای بسوزونیش؟ طاهر گفت: لوله و اون مزنهردم پشت آینه‌اس، خودتو بساز تا برگردم. وگه‌نه زیر اسید زرتت قمصور می‌شه. حالیت شد؟ و رفت. [...] بعدش هم... خوب دیگه... پس این طاهر چی شد عالیه خانم؟ عالیه گفت: طاهر؟ کدوم طاهر؟ ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱٤-۲۲)***

از آغاز داستان طاهر در اتاق عالیه حضور دارد و با راوی داستان گفت‌وگو می‌کند، ولی در پایان داستان متوجه می‌شویم که حضور طاهر امری توهمّی بوده است و راوی با طاهر در خیال خود گفت‌وگو کرده است. این دریافت و فهم موجب پدید آمدن فضایی گروتسکی در داستان می‌شود.

در داستان "دوباره از همان خیابان‌ها" نیز خواننده پس از مدتی به فهم تازه‌ای می‌رسد و حس گروتسکی در وی پدیدمی‌آید. در این داستان نجدی از پیرزنی سخن می‌گوید که می‌خواهد همسر بیمار و زمین‌گیرش را خفه کند. خواننده با این زن همراه می‌شود و نگرانی و دلهره‌ی او را در وجود خود حس می‌کند، امّا در میانه‌ی داستان متوجه می‌شود با خیال نویسنده همراه شده است. نویسنده پیرزن را از متن داستان خارج می‌کند و از او شخصیتی واقعی پدید می‌آورد که به خانه‌ی نویسنده می‌آید و از او کمک می‌خواهد.. تصور این موضوع که فردی از خیال شخص به دنیای واقعی پا بگذارد و با آدمی سخن بگوید، دلهره‌آور و شگفتی‌آفرین است.

پیرزن بالش را روی دهان بدون دندان شوهرش گذاشت[...] همین که پاها راست و کشیده به نرده‌های چوبی آن طرف تختخواب رسید و تکان‌های ریزریزش را آرام کرد و از حرکت افتاد، پیرزن هم دست‌هایش را از روی بالش برداشت [...] بی‌آنکه پنجره را ببندد و یا به جنازه پشت کند از اتاق خارج شد. زمین پیاده‌رو بوی خاک باران خورده را می‌داد. [...] پیرزن خودش را به در ۲۱ رساند. انگشتش را روی دکمه گذاشت و دیگر برنداشت. با آن همه صدای کشدار و آزاردهنده‌ی زنگ، دیگر نمی‌توانستم بنویسم. [...] در را باز کردم. پیرزن داشت می‌افتاد. بلندتر از آن بود که من نوشته بودم. روی گریه‌ی چشم‌هایش عینک دودی زده بود. هرگز او را در ذهنم عینکی ندیده بودم. [...] آن پیرزنی که من نوشته بودم پیر و بدون اسم ناگهان روی کاغذهای من به دنیا آمده بود» ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۵۹-٦۳)***

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

در داستان "بی‌گناهان" نیز با روایت ماجرای یک فیلم سینمایی روبه‌رو هستیم و خواننده با خواندن سطرهای ابتدایی داستان، گمان می‌کند ماجرایی واقعی را می‌خواند، و دچار ترس و وحشت می‌شود. اما بعد از خواندن چند سطر پی می‌برد که راوی روایتگر ماجرای یک فیلم جنایی است:

این دومین شبی بود که ساعت نه و هفت دقیقه، دستی پنجره‌ی اتاق را باز می‌کرد و با انگشتان فرو رفته در دستکش‌های سیاه و تاریکی چرم شده، موها و مچ پر از النگوی زنی را می‌گرفت. او را روی قالی می‌کشید و در فریادی که هوای اتاق را جر می‌داد از پنجره به خیابان و روی باران نیمه‌شب پرت می‌کرد. ناخن‌های زن در تاریکی فرو می‌رفت و بی‌آنکه پاهایش بتواند پلکانی را روی باران و آب پیدا کند، تن نیمه برهنه و پر از ترس باورنشده‌اش در گودال سیاه بین پنجره و آسفالت به طرف جاذبه‌ی مرگ‌آلود زمین می‌رفت. [...] و همین که روی آسفالت می‌افتاد، دلش با دانه‌های خون می‌ترکید. پیشانیش با کاشی‌ها تکه‌تکه می‌شد. چشم‌هایش با آینه می‌شکست. موهایش به خونابه و مغز لیز و ریخته‌اش می‌چسبید و مرتضی شانه‌هایش را کوچک می‌کرد و خودش را در مخمل کهنه‌ی صندلی سینما مچاله می‌کرد. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۲۵-۲٤)*

خواننده پس از این که متوجه می‌شود حادثه‌ای که در این فضای ترسناک و دلشوره‌آور بیان شده است، واقعی نیست، آرامش پیدا می‌کند. در این داستان، فهم و درک تازه‌ی مخاطب از ماجرا، باعث آفرینش گروتسک می‌شود.

۲-۳- فضاهای گروتسکی

زمان و مکان از عواملی هستند که می‌توانند حس و حال گروتسکی در داستان پدید آورند. مکان‌هایی همچون گورستان، جنگل، زیرزمین، ویرانه‌ها و جاهای خلوت و زمان‌هایی همچون غروب، نیمه شب و حوادث طبیعی مانند توفان، رعد و برق، باران‌های سیل‌آسا و ... به عنوان عناصری به شمار می‌آیند که می‌توانند در آدمی حس و حال گروتسکی ایجاد کنند. برخی از مکان‌ها و فضاهای توصیف شده در داستان‌های نجدی مکان‌هایی دلهره‌آور است و نویسنده توانسته است، هم‌زمان احساسات متفاوتی را در خواننده پدید آورد.

گُله به گُله توی کوچه پلاستیک آشغال بود و سگ‌ها داشتند پلاستیک‌ها را پاره می‌کردند. سردم بود. با هر دو دستم پاشنه‌ی پنج تیر روسی را گرفته بودم اما انگشتهام... تمام انگشتهایم گم شده بود، بین من و سیامک که داشت دور می‌شد. هیچ چیز مگر همان تاریکی کوچه که با روشنی چند پنجره سوراخ شده بود. (نجدی، ۱۳۹۱: ۱۷۹)

تصویری که نویسنده با توصیف فضای کوچه در شبی سرد و تاریک ارائه کرده است، باعث ترس و اشمئزاز در خواننده می‌شود.

در داستان"خال" فضایی که نجدی از حمام توصیف کرده است، فضایی مشمئزکننده است که انسان از تصور قرار گرفتن در آن فضا دچار دلهره و وحشت می‌شود:

پشتم را روی کاشی‌های داغ می‌گذارم و دراز می‌کشم و سرم روی بالشتک چرمی است. بخار نرم خودش را به تیغه‌های آفتابی که از دایره‌های رنگی سقف پایین آمده، می‌مالد. تیغ ژیلتی به دیوار چسبیده و سطل کنار دیوار بوی لیف و آب صابون پس مانده می‌دهد. نه این‌که ترسیده باشم. فقط خسته‌ام. [...]دلاک حمام با لنگ و کاسه‌ی اسید آمده و من آن‌قدر کنار این تیغ ریش‌تراشی که به کاشی حمام چسبیده می‌ترسم که دوباره

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

سردم شده است. چون ممکن است یکی از مشتری‌ها رگش را با آن زده دوش را باز کرده بعد تیغ را به دیوار چسبانده، بعد همین جا دراز کشیده باشد. چقدر سردم است. ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۷۵-۱٦٦)***

در این داستان علاوه بر فضای ترس و دلهره‌ای که شخصیت داستان در آن قرار دارد، احساسات متضادی نیز در خواننده برانگیخته می‌شود:.

باز هم داشت نزدیک می‌شد (بوی علف روی صورتم بود) صدای پایش را از زیر خاک می‌شنیدم و دلم مثل دل اسب‌هایی که لحظه‌ای پیش از زلزله مچ پاهایشان پر از ترس می‌شود، شور می‌زد. خانم فقط چند قدم با من فاصله داشت. لباسش زیتونی، روسریش سیاه بود. کمی جوان‌تر از پیری مادرم بود و خیلی پیرتر از تبریزی تازه کاشته‌ای که چمدانش را به آن تکیه داده بود. داشت با کف دست چپش شانه راستش را می‌مالید و آن‌قدر لاغر بود که انگار هرگز کسی را نزاییده است. [...]«حالا دیگر شبیه هیچ زنی نبود. کسی نمی‌توانست او را خواب ببیند. نباید اسمی می‌داشت. اصلاً اسم نداشت. کسی هم او را نزاییده بود. مادرم نبود. یک چیزی بود. ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱٦۸)***

ترس، دلهره و وحشت از وجود زنی که از پنجره‌ی خال‌کوبی شده به ذهن و خیال راوی راه یافته و با او زیسته است، به خواننده نیز منتقل می‌شود. زنی که انگار نه زاییده است و نه زاییده شده است. زنی آشنا اما غریبه.

"مرا بفرستید به تونل" ماجرای پزشکی است که با کمک دستیارش به آنالیز فکر و ذهن یک جنازه می‌پردازد. توصیفاتی که در این داستان به کار رفته است و فضاهایی که روایت می‌شود، خواننده را دچار حالاتی گروتسکی می‌کند.

در تونلی پشت دیوار، مرتضی دراز کشیده بود و از زیر سقف سیاهی که چهار انگشت بالاتر از صورتش بود، می‌گذشت.[...] حالا صدا شبیه یورتمه‌ی اسبی روی یخ یا شیشه بود و در صفحه‌ی مونیتور کوچک بالای قفسه سه کلمه با حروف جدا از هم تکرار می‌شد: «او زن ده اس ت» [...] سفری دور و دراز در تونلی از کریستال‌های یاخته‌شناسی، شمارش دندان‌ها و استخوان‌ها، اندازه‌گیری ترس از مرگ و با لذّت مردن.[...] دکتر گفت از IBW بپرسید«چه نوع زنده بودن؟» روی مانیتور نوشته شد «او فکر می‌کند.» [...] خانم مهران گفت: شما مرا می‌ترسانید دکتر. دکتر گفت: نه اصلاً ترسناک نیست. غم‌انگیز است. همین صداهای مغز مرتضی است که بعد از مردن او هنوز مثل نبض می‌زند. صداهایی که این کامپیوترهای احمق را ترسانده، اسم‌ها، اعتقادات، عشق‌های دفن شده توی کلّه‌ی مرتضی حالا مثل روح او دارد از تنش جدا می‌شود. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۵۸-۵۰)***

فضایی که نویسنده در این بخش از داستان پدید آورده است، فضایی وهمناک است که در خواننده موجب نوعی شادی آمیخته با ترس پدید می‌شود؛ شادشدن از دانستن آنچه در ذهن و خیال یک جسد وجود داشته است و ترس از فضای رعب‌آوری که در داستان روایت می‌شود. این درهم‌آمیختگی احساسات متناقض، باعث ایجاد فضایی گروتسکی در داستان شده است.

در یک متن گروتسکی صحنه‌ها و توصیف‌هایی که نویسنده ارائه می‌دهد، آمیخته‌ای از احساسات گوناگون است و مخاطب با خواندن و یا دیدن این صحنه‌ها دچار احساساتی چندگانه می‌شود. داستان "سپرده به زمین" ماجرای پیرمرد و پیرزنی است که در آرزوی داشتن فرزند، زندگی را سپری کرده‌اند. متن این داستان سراسر از حس‌های متضاد است و شادی و غم و ترس در هم آمیخته شده است. علاوه بر فضاهای توصیف شده که حاصل توصیف زمان و مکان در داستان است، توصیف زمان گاه به تنهایی می‌تواند گروتسک‌آفرین باشد. زمان در داستان‌های نجدی به صورت رفت و برگشتی میان حال

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

و گذشته است. رفت و برگشت‌های زمانی به قدری زیبا و ماهرانه به کار رفته‌است که خواننده در همان زمان که از آن لذّت می‌برد، دچار نوعی هراس نیز می‌شود:

ایستادند و به بالکن خانه‌ی خودشان نگاه کردندکه پنجره‌اش برای صدای قطار هنوز باز بود که در آن یک ملیحه‌ی جوان، خم شده بود و به گلدانی آب می‌داد. سرش را که بلند می‌کرد، یک ملیحه‌ی پیر، گلدان‌های خالی را روی هم می‌چید. ملیحه با گوشت سفت و موهای ریخته‌ی سیاه، پرده را کنار می‌زد. ملیحه با صورتی کوچک و موهای حنا گذاشته، پشت باران راه می‌رفت. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۱۲)***

دیدن دو تصویر از یک زن در زمان گذشته و حال، نوعی دلهره در خواننده پدید می‌آورد که گویی این سرنوشت در انتظار او نیز هست. عمر طولانی و پیر شدن لذّت‌بخش است، اما نوعی ترس نیز به همراه دارد؛ ترس از ناتوانی و نزدیک شدن به مرگ.

۲-٤- بدن‌های گروتسکی

منظور از بدن‌های گروتسکی، ارائه‌ی تصاویری از بدن انسان‌ها یا دیگر موجودات است که با الگو و تصویری که از بدن آن‌ها ذهن داریم، همخوانی ندارد و این تغییر شکل موجب پیدایی احساسات گروتسکی در آدمی می‌شود. انسان‌ها با دیدن فردی که دچار درد و ضعف جسمانی یا معلولیت است، دچار حسی دوگانه می‌شوند؛ از یک سو حس ترحم و دل‌سوزی در آدمی برانگیخته می‌شود و از دیگر سو شادی پنهانی در درونش حس می‌کند و از این‌که جای آن فرد نیست، خشنود می‌شود. این آمیختگی دو حس ترحم و شادی همان گروتسک است. «همگام با احساسات لطیف و رقیق، چیز دیگری هم درون ما و در قشر ناخودآگاه ماست و آن انگیزه‌ای است پنهان، اما فعال و سادیستی که ما را وادار می‌کند با مشاهده‌ی معلولیت جسمی دیگران از خود نشاطی شرربار و لذتّی وحشیانه بروز دهیم؛ خلاصه‌ی سخن گروتسک، پیوندی نزدیک با نابه‌هنجاری جسمی دارد.» ***(تامپسون، ۱۳٦۹: ۲۰-۲۱)*** البته در خصوص بدن گروتسکی باید گفت فقط بحث معلولیت نیست، بلکه هرگونه عدم هم‌خوانی با شکل طبیعی بدن در این حوزه می‌گنجد.

نجدی در آثار خود با به تصویرکشیدن ضعف‌ها و دردهای انسان که عوامل گوناگون در آن نقش دارند، باعث برانگیختگی احساسات ناهمگون در خواننده می‌شود. از میان داستان‌های این دو مجموعه که نجدی با توصیف ضعف‌های جسمانی افراد موجب ایجاد گروتسک در فضای داستان‌هایش شده است، داستان "گیاهی در قرنطینه" به طور مشخص و بارزی از این شاخصه بهره برده است.

"گیاهی در قرنطیه" ماجرای پسری به نام طاهر است که در نوجوانی دچار بیماری عجیبی می‌شود که برخاسته از نوعی ترس ارثی است. پدر و مادر طاهر برای درمان او از باورهای خرافی بهره می‌گیرند و قفلی به بدن طاهر آویزان می‌کنند تا ترس را از او دور کنند. توصیف‌های مشمئزکننده، باعث ایجاد فضایی گروتسکی برای خواننده می‌شود.

تا آمدن دکتر تمام بدن طاهر پر از لکّه‌های سرخی شد که به هم می‌چسبیدند و بزرگتر می‌شدند و روی پوست او مثل زالو راه می‌رفتند.[...] کشاله‌ی ران طاهر زخم شده بود، حالا او ناخنش را روی پوست شکم و گردنش می‌کشید. صدایی را نمی‌شنید و در خوابی پر از لخته‌های خون، خون دلمه پایین می‌رفت. [...] یکی از پاهای طاهر از لحاف بیرون افتاده، و انگشتانش مثل ناخن‌های مرغ سربریده‌ای از هم باز شده بود. نصف صورتش را روی پرز زیلو می‌کشید و شانه‌هایش را تکان می‌داد. غلت می‌زد و نصف دیگر صورتش را به زیلو می‌مالید.» ***(نجدی،۱۳۹۲:۸٤)***

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

توصیفات وحشتناکی که نویسنده از وضعیت بیماری طاهر ارائه می‌کند، حسی رقت‌انگیز در خواننده پدید می‌آورد و از این‌که خود دچار چنین وضعی نشده است؛ هم‌زمان نوعی خشنودی در او پدید می‌آید که به وجود آورنده‌ی فضای گروتسکی در داستان است.

در بخشی از داستان "خال" راوی شباهت زنی خیالی و مادربزرگ خود را بیان می‌کند، و به توصیف چهره مادربزرگش می‌پردازد. توصیف راوی از انگشتان مادربزرگ، بیانگر بدنی گروتسکی است:

مفصل تمام انگشتانش خمیدگی غم‌انگیز رماتیسمی کهنه را داشت و یا خمیدگی سال‌ها نشا کردن برنج در مزرعه. ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۷۲)***

خواننده با تصور انگشتان رماتیسمی مادربزرگ که نشان زندگی سخت و رنج‌آور اوست، ناراحتی و حس ترحمش برانگیخته می‌شود.

داستان"می دانست که دارد می‌میرد" درباره‌ی مردی به نام مرتضی است که هنگام گریختن از دست ژاندارم‌ها تیر می‌خورد، ولی ژاندارم‌ها نمی‌توانند جسد او را پیدا کنند، چون به گفته‌ی راوی، مرتضی جزیی از درختان جنگل شده است!

مرتضی از ژاندارم‌هایی که دنبالش کرده بودند فرار می‌کرد.[...] رودخانه کم عمقی با آسمان خیس از کنار سنگریزه‌ها می‌گذشت. مرتضی کف پاهایش را روی آسمان گذاشت دوباره خورشید را لگد کرد و تا پیراهن خودش را به آب زد. آن طرف رودخانه جنگل آنقدر خسته بود که مرتضی دیگر نمی‌توانست بدود. [...] یکی از ژاندارم‌ها او را لای تخته سنگ‌ها و درختان زیتون دید. انگشتش را روی ماشه گذاشت و استخوان زانوی چپ مرتضی تکه تکه شد[...] پایش را تکان داد تا دردی را که با آن زنده بودنش را باور می‌کرد، از تنش که حالا یخ کرده بود بیرون نرود.[...] انگار ریشه گیاهان پاهایش را گرفته بودند و او را در گودالی پایین می‌بردند.[...] چند ژاندارم انگشتشان را روی ماشه گذاشتند. و مرتضی سوراخ. سوراخ. سوراخ شد. و با پایی پر از شاخه‌های زیتون به طرف پاییز رفت.[...] تا غروب همان روز سروان و ژاندارم‌ها. گیاه به گیاه در جست‌وجوی یک نعش. علف به علف برای پیدا کردن مرتضی و سنگ به سنگ جنگل را جست‌وجو کردند و بارها از کنار شاخه‌ی زیتون و دانه‌های سبز زیتون گذشتند. بی‌آن‌که هیچ کدامشان بتوانند مرتضی را بازشناسند، چون دست‌های مرتضی بین برگ‌ها بود. پاهایش لای ریشه‌ی درختان در زمین فرو رفته. گونه‌های صورتش برگ شده بود. پوستش چسبیده بود به چوب خیس و چشم‌هایش توی مشت پاییز دور می‌شد. ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۹۲-۱۸۸)***

تشویش همراه با اندوه و لایه نازکی از آرامش، احساسات متناقضی است که پس از خواندن این داستان به خواننده دست می‌دهد. آدمی از فرار یک انسان و تلاشش برای زنده ماندن شادمان و شگفت‌زده می‌شود و نگران و مشوش از این اندیشه است که آیا مرتضی می‌تواند در این تعقیب و گریز پیروز شود یا خیر؟ از تیرخوردنش اندوهگین می‌شود. با آن‌که اندوه مرگ مرتضی، خواننده را متأثر کرده است، زمانی که متوجه می‌شود ژاندارم‌ها جسد او را پیدا نمی‌کنند، اندکی آرامش را در درون خود احساس می‌کند. نوع توصیفاتی که از درهم‌آمیختگی پیکر مرتضی با اجزای جنگل ارائه می‌شود، دلهره و اندوه در خواننده پدید می‌آورد.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

در داستان "یک سرخ‌پوست در آستارا" روایت سوزاندن جنازه‌ی سرخ‌پوست‌های کشته شده و همچنین تراشیدن موی سر زن‌ها بیان می‌شود و سرانجام نویسنده، حس و حالی گروتسکی در خواننده ایجاد می‌کند که از نمونه‌های موفق بدن‌های گروتسکی در داستان‌های نجدی به شمار می‌آید:

پدر بزرگ گفت که مرده‌ها را جمع کنیم یک طرف و بزرگ‌ترها بروند هرچه مو و گوشت سوخته‌ی آن‌هایی را که دیگر هیچ صورتی برایشان باقی نمانده بود، بردارند و بریزند روی هم این طرف. [...] پدربزرگ گفت: زن‌ها بروند توی آلاچیق و من و پسرعموها برویم مرده‌ها را برهنه کنیم. پیراهن بعضی‌ها با خون خشک شده به پوستشان جسبیده بود. حالا این پوست بود که ما در می‌آوردیم یا پیراهن، درست و حسابی یادم نیست. بعد پدربزرگ آمد و لای دعاهایی که از پشت خشم گریه شده‌ای شنیده می‌شد، جنازه‌های لخت شده را یکی یکی بغل کرد و با تقدسی غم‌بار آن‌ها را توی دیگ گذاشت. [...] به پدربزرگ زل زدیم که هر دو دستش را تا آرنج در دیگ‌ها فرو می‌برد و مرده‌ها را یکی یکی... گاهی دوتادوتا... با کف دست‌هایش بیرون می‌آورد و توی پانچا می‌گذاشت. مرده‌هایی خیس که سرشان به اندازه یک گردو کوچک شده بود و دست و پاهایشان شده بود اندازه‌ی یک سنجاق ته گرد. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۹-۸)*

روز سوم زن‌ها به آلاچیق پدربزرگ رفتند و با شرمساری از او خواستند که اجازه دهد همه‌ی مادران موهایشان را از ته بزنند. این‌طوری آن‌ها از زن بود خودشان کنده می‌شدند و با آن موهای تراشیده، شاید عزاهایشان روی زمین می‌ریخت. شاید عزایشان می‌ریخت روی زمین، شاید عزا... شاید زمین... همین که زن‌ها با سرهای سفید و صورت‌هایی سرگردان بین زن بودن و یائسگی از آلاچیق پدربزرگ بیرون آمدند، مردها صورتشان را برگردانند. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۰)*

نه سال بعد روزی که خبر آوردند که مرتضی را کنار رودخانه‌ی مرزی بدون سنگ دفن کرده‌اند، رفتم از گنجه‌ی اتاقم بطری معجون را بیرون کشیدم. [...] بعد ریختمش توی یک لگن. روش آب ریختم. بعد دست‌هامو بردم توش. [...] همین که دست‌هامو از لگن آوردم بیرون دیدم کف دست‌هام. انگشتام... انگشتام آن‌قدر کوچک شده بود که باید آن‌ها را تا چشم‌هام بالا می‌آوردم تا بتونم ببینمشون...اینه که من حالا انگشت ندارم... یعنی دارم... اما هرکدامشان شده‌اند اندازه‌ی یک سنجاق ته گرد...* ***(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۲)***

داستان"تاریکی در پوتین" روایت مردی است که پس از سه سال و اندی که از دفن‌کردن پیکر جزغاله شده‌ی پسرش می‌گذرد، با پسری جوان شبیه پسر خودش در کنار رودخانه آشنا می‌شود. خواننده از این‌که پدر طاهر، لباس عزا از تن به درمی‌کند خوش‌حال می‌شود، امّا توصیف چهره‌ی سوخته‌ی طاهر، باعث احساس اندوه و ناراحتی می‌گردد، اما در پس این اندوه، شادمانی اندکی نیز در درون خود حس می‌کند، شادمانی از این‌که چهره‌ی سوخته‌شده، مربوط به فرزند یا نزدیکان او نیست:

اگر می‌توانست تا پاییز زنده بماند، چهارمین سال تدفین بقچه‌ای تمام می‌شد که فقط چند لحظه در آن تکّه‌های جزغاله و سیاه، چشم‌های ترکیده و صورتی پر از دندان دیده بود و به او گفته بودند که این طاهر است. [...] دوباره آن بقچه باز شد. باز هم آن پوست مچاله شده، چشم‌هایی که ترکیده بود و آن دندان‌ها... *(نجدی، ۱۳۹۲: ۲۹-۳۰)*

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

" بیمارستان نه، قطار" داستان مردی است که نگهابانان قطار، او را به علت نداشتن بلیت، به طور فجیع و دلخراشی از قطار بیرون می‌اندازند. مرتضی که شاهد کتک خوردن و بیرون انداختن مرد است، سعی می‌کند به هر زحمتی شده است مسافر را سوار قطار کند. توصیفاتی که نجدی از صورت زخمی مرد مسافر بیان می‌کند، سبب ایجاد حالت گروتسکی در خواننده می‌شود:

نیمی از صورتش روی سنگ‌ریزه‌ها کشیده شد. پیشانیش خراش برداشت و صدای افتادنش را تمام گیاهان تا سینه‌کش کوه از لای ریشه‌هایشان شنیدند. [...] هنوز دست‌های مسافر تا مچ در آب بود که خون از سوراخ گوش‌هایش ریخت روی گردنش و او با صورت به طرف آب رفت. [...] کف اتومبیل پر از خیسی زردآب بود. یک طرف صورت مسافر کج شده بود و گوشه‌ی لب‌هایش به همان طرف کش می‌آمد چشم راستش را نمی‌توانست باز کند. صدایش را هم داشت عق می‌زد. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۷۶)*

هنگامی که خواننده وضعیت مسافر نیمه‌جان و تلاش مرتضی برای سوار کردن او به قطار را می‌بیند، دچار دلهره و نگرانی می‌شود؛ نگرانی برای زنده ماندن مسافر و به ثمر رسیدن تلاش‌های مرتضی. خواننده با خواندن توصیف چهره‌ی خون‌آلود مسافر در حالی‌که دچار اشمئزاز می‌شود، از این‌که شاهد چنین صحنه‌ای نبوده است و در جایگاه مسافر قرار ندارد، لایه‌ی نازکی از شادی را نیز در خود حس می‌کند.

۲-۵- رفتارها و باورهای گروتسکی

زندگی آدمی پر از باورها و رفتارهای گروتسکی است. گروتسک از تولد نوزاد که همراه با درد و گریه‌ی خوشحالی است، آغاز می‌شود و با رفتارها و باورهای او ادامه می‌یابد. ممکن است باور و رفتاری در یک جامعه پذیرفته و مورد قبول باشد اما همان رفتار در جامعه‌ای دیگر خنده‌دار و گروتسکی باشد. «فرهنگ همیشه پیش‌فرض‌هایی را ارائه می‌دهد که تعیین‌کننده‌ی قالب‌های خاص گروتسک هستند و این کار به واسطه‌ی ایجاد وضعیت‌های منظم و منسجم انجام می‌شود، خصوصاً در تعیین این که چه دسته‌بندی‌هایی از نظر منطقی یا عموی با دیگر گروه‌ها ناهمساز هستند. در واقع هنگامی که فرهنگ تغییر می‌کند، اجزای گروتسک نیز تغییر می‌یابند.» *(آدامز و یتس، ۱۳۸۹: ۵۲)* دنیایی که نجدی روایتگر آن است، دنیای آشنای پیرامون ماست. خواننده گاه با خواندن تنها یک یا چند جمله ساده و بدون توصیف، احساسات متضاد را در خود حس می‌کند:

ملیحه گفت: یه مرده... همه دارن میرن مرده تماشا، پاشو دیگه. *(نجدی، ۱۳۹۲: ۸)*

احساس ترس و خنده در این جمله مشهود است؛ از یک سو ترس از دیدن مرده‌ای که زیر پل افتاده است و از سوی دیگر تلخ‌خندی بر رفتار مردمی که تماشای مرده را تفریح تلقی می‌کنند.

کاش یکی از درخت‌ها پسر طاهر بود. (ملیحه فکر می‌کرد.) *(نجدی، ۱۳۹۲: ۹)*

با این‌که این جمله عامل خنده را در خود نهفته دارد، عامل ترس در آن نیز به چشم می‌خورد. شاید انسان از تصور این‌که شخصی درختی را فرزند خود بداند به خنده بیفتد، امّا از سوی دیگر از استیصال و تنهایی شخص که حاضر است درخت را فرزند خود بداند، نوعی ترس در آدمی پدید می‌آید.

دفنش می‌کنیم، خودمون دفنش می‌کنیم. بعد شاید بتونیم دوستش داشته باشیم. *(نجدی، ۱۳۹۲: ۱۰)*

در این عبارت نیز نوعی گروتسک دیده می‌شود. راوی عامل دوست داشتن را در دفن‌کردن او می‌داند. غم به خاک سپردن و شادی به دست آوردن دوست داشتن کسی که از دست رفته است، درهم آمیختن حس‌های متناقض است که حالت گروتسکی پدید می‌آورد.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

آن‌جا گوش‌های آدم پر از مورچه نمی‌شود و کرم‌ها و مارمولک‌ها توی دهان آدم وول نمی‌خورند. زیر سقفی با گچ‌بری‌های آب، در اتاق‌هایی با دیوارهای آب، هیچ کس نمی‌تواند بفهمد که دیگری دارد گریه می‌کند. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۳۰)***

آدمی از تصور این‌که پس از مرگ چه بر سرش می‌آید و جسمش چگونه از میان می‌رود، دچار وحشت می‌شود. اما اگر متوجه شود جسمش بعد از مرگ سالم می‌ماند، اندکی آرامش می‌گیرد. در این جملات شادی با لایه‌ی نازکی از دلهره درهم آمیخته است. شادی از خورده نشدن جسد آدمی توسط مورچه‌ها و مارمولک‌ها و دلهره از قرار گرفتن در اتاقی پر از آب. این دو حس در کنار یکدیگر موجب ایجاد گروتسک می‌شود.

در داستان"گیاهی در قرنطینه" پدر و مادر طاهر پس از دیدن علائم بیماری در بدن او به رفتارها و باورهای خرافی پناه می‌آورند و گمان می‌کنند با زدن قفل به بدن وی می‌توانند بیماری را از او دور کنند. تصویری که نویسنده از این عمل روایت می‌کند، باعث پدید آمدن فضای گروتسکی در داستان می‌شود:

قادری نشست، بازوهای طاهر را گرفت و او را از رختخواب تا روی زانوانش کشید. پیراهن طاهر را درآورد و به میرآقا گفت که برود کمی خاک منقل بیاورد. قادری یک سنجاق قفلی را باز کرد. زیر نوک پستان طاهر را با نوک انگشتانش مالش داد. سنجاق قفلی را برداشت. نوک آن را از زیر پوست پستان طاهر رد کرد. سنجاق را بست. [...] حالا می‌توانست پوست کتف طاهر را کمی بالا بیاورد تا با مفتول تیزی آن‌را سوراخ کند و به میرآقا بگوید: آن قفل را بده. میرآقا آن قفل را داد و نگاه کرد به زبانه‌ی آن که از پوست طاهر می‌گذشت. قادری زبانه را فشار داد و قفل با صدای خشک، کنار دو سه قطره خون، بسته شد. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۸۰-۸٤)***

۲-٦- جمله‌ها و ترکیب‌های گروتسکی

به کارگیری زبان ادبی و بهره‌بردن از این زبان به نثر داستانی نجدی، زیبایی و استواری خاصی بخشیده است[۱]. وی توانسته است با به کار بردن برخی از آرایه‌های ادبی، صحنه‌هایی خلق کند که هم‌زمان دلهره و شگفتی را در خواننده پدید آورد و به ایجاد فضای گروتسکی کمک نماید. نجدی در کنار اغراق که لازمه‌ی متن گروتسکی است، از دیگر شگردهای ادبی مانند آشنایی‌زدایی، پارادوکس، تشبیه و جاندارانگاری در متن داستانی خود بهره برده است و جملات و عبارت‌هایی را آفریده است که خواننده از زیبایی کلامش به شگفتی می‌آید و گاه در کنار این شگفتی، لایه‌ی نازکی از دلهره را نیز در خود حس می‌کند.

آشنایی‌زدایی به وسیله در هم آمیختن دو امر حسی و عقلی، باعث گونه‌ای دلهره و شگفتی می‌شود. نجدی از این امر به زیبایی در داستان‌هایش استفاده کرده است:

از چشم‌هایش صدای شکستن قندیل‌های یخ به گوش می‌رسید. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۲۵)***

دهان اسب پر از صدای دلش بود. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۲۷)***

دندان‌هایش را می‌دیدم که تاریکی را گاز می‌زد. ***(نجدی، ۱۳۹۲: ۲٦)***

یکی از عناصری که به کلام نجدی زیبایی خاصی بخشیده است، پارادوکس است. جمع عناصر متضاد می‌تواند در انسان گونه‌ای هراس نیز پدید آورد. از پارادوکس‌هایی که در این دو مجموعه به ایجاد گروتسک کمک کرده‌اند می‌توان به این موارد اشاره کرد:

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

تابستان یخ‌زده *(نجدی، ۱۳۹۲: ۳۰)*

هنوز فردوسی نتوانسته بود برود روی استخوان‌های درازکشیده‌اش دراز بکشد. در تمام این هزار سال او ندیده بود کسی مثل مرتضی لای بوته‌های تمشک بدود و بتواند بی هیچ صدایی آن همه داد بکشد. *(نجدی، ۱۳۹۲: ٤٣)*

طرح سیاه زنی روی پل تکان می‌خورد. آن‌قدر دور بود که هم ایستاده به نظر می‌آمد، م نزدیک می‌شد و هم می‌رفت. [...] چسبیده به درختان جلو می‌آمد. انگار گاهی یک درخت بود و گاهی یک خانم. *(نجدی، ۱۳۹۱: ١٦٧-١٦٨)*

انگار هزاران مرده با دهان بسته بالای کوه مویه می‌کردند. *(نجدی، ۱۳۹۱:۷)*

از پرکاربردترین آرایه‌های ادبی در داستان‌های نجدی تشبیه است که به کمک آن توانسته‌است صحنه‌های گروتسکی زیبا و تأثیرگذاری در داستان‌هایش خلق کند.

دکترها برای دیدن قفل، او را مثل درختی در اسفندماه لخت کردند. قفل فقط یک برگ بود. *(نجدی، ۱۳۹۲: ٨٥)*

برگی که تازه از شاخه‌ای افتاده بود. مثل دستی که از مچ بریده شده باشد؛ هوای اطرافش را چنگ می‌زد و پایین می‌آمد بی‌آنکه بتواند چیزی را مشت کند. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۷۰)*

این طرف در بزرگ اوین، مثل زخمی کهنه، زخمی خشک، زخمی که خون‌ریزیش بند آمده باشد باز بود. *(نجدی، ۱۳۹۲: ۷۲)*

صدای ترمز، کشیده‌شدن چدن بود روی استخوان‌های مرتضی. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۷۳)*

روبه‌روی آن‌ها، ته جاده، چند قبر ایستاده، از دور دیده می‌شد. طاهر گفت: اون چیه؟ مرتضی گفت: پمپ بنزینه. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۷۹)*

تصور جان گرفتن اشیا و عناصر بی‌جان، وهم‌انگیز است و امکان خلق صحنه‌های گروتسکی پدید می‌آید:

بیرون از اتاق، شب ورم‌کرده‌ای می‌خواست لای چراغ‌های دور از هم دهکده، با پاهای تاریکی راه برود. *(نجدی، ۱۳۹۲: ۸۳)*

باران مثل خون از زخم‌های چتر می‌ریخت. *(نجدی، ۱۳۹۲:۷۰)*

می‌شود این طوری هم گفت که مرگ سیگاری روشن می‌کند و آن‌قدر همان طرف‌ها قدم می‌زند تا باران بند بیاید. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۳)*

هیچ کدامشان نمی‌دانند که من با مرگ تا چند قدمی یکی از آن‌ها رفته و بعد، دست مرگ را گرفته و با آن در خیابان‌های تهران تا صبح راه رفته بودم، کنار پلاستیک‌ها، روی خط سفید و تکه تکه آسفالت، توی کوچه‌هایی که قبر دراز و باز شده و بدون مرده‌ای بود که تاریکی‌های پر از چراغ تهران در آن دفن شده باشد. *(نجدی، ۱۳۹۱: ۱۸۱)*

ملیحه خودش را برد توی چادرش و گریه‌ای که از پل تا درمانگاه با ملیحه راه رفته بود، زیر چادر ملیحه وول خورد و چادر روی شانه‌های لاغر پیرزن لرزید. *(نجدی، ۱۳۹۲: ۱۰)*

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

جنگل آنقدر خسته بود که مرتضی دیگر نمی‌توانست بدود.[...] کمی دورتر دانه‌های برنج درد می‌کشیدند و نمی‌توانستند خاک را پاره کنند و خودشان را از زمین بیرون بکشند..[...] صف دراز از گل‌های آفتابگردان از کنارش می‌گذشتند و هر کدام روی او دو رکعت نماز می‌خواندند. [....] انگار ریشه‌ی گیاهان پاهایش را گرفته بودند و او را در گودالی پایین می‌بردند. تابستان کتف‌های مرتضی را گرفت تا او بتواند بنشیند. پاییز آن قدر خودش را به پاهای مرتضی مالید تا توانست خون زانوی او را بند بیاورد[...]» *(نجدی،۱۳۹۱: ۱۸۹-۱۹۱)*

۳- نتیجه

ایجاد فضاهای گروتسکی یکی از برجسته‌ترین شاخصه‌های داستان‌های بیژن نجدی است و در بیش‌تر داستان‌های وی تصاویر گروتسکی دیده می‌شود. نجدی از معدود نویسندگانی است که احساسات متفاوتی را به طور هم‌زمان در خوانندگان خود پدید می‌آورد و یکی از عوامل اقبال خوانندگان به داستان‌های وی وجود چنین احساسات ناهمگون در داستان‌هایش است. نجدی با بهره‌گیری از عوامل گوناگون همچون برگزیدن عناصر شگفت‌انگیز و دلهره‌آور، در هم آمیختن واقعیت و خیال و بهره‌گیری از عنصر زمان و مکان در کنار استفاده از حس‌های درهم‌آمیخته، آرایه‌های ادبی و توصیف بدن‌هایی که حالت طبیعی خود را از دست داده‌اند، توانسته است گروتسک را به خوبی در آثار خود نمایان سازد. صحنه‌ها و جملات گروتسکی در داستان‌های نجدی مشخص و بارز است، اما خواننده با خواندن متن کامل یک داستان، فضای گروتسکی آن‌را بیش‌تر درک می‌کند، زیرا زمان، مکان، شخصیت، حوادث و صحنه‌های توصیف‌شده مانند حلقه‌های به هم پیوسته، باعث پدیدار شدن فضاهای گروتسکی می‌شوند. بررسی زمان، مکان، فضا و شخصیت در داستان‌های او نشان می‌دهد که داستان‌هایش از نوع گروتسک با محتوای وحشت و تنفّر است.

پی‌نوشت:

برای آگاهی از شاعرانگی داستان‌های نجدی رجوع شود به: امیری، ناتاشا، نجدی با یک دنیا غرابت، پروین، شماره ۱۲. باقی‌نژاد، عباس، بیژن نجدی و بدعت در زبان داستان، زبان و ادب فارسی، ۱۳۹٦. حاجی‌آقا بابایی و صالحی، بررسی زبان و روایت در داستان یک سرخ‌پوست در آستارا، دو فصل‌نامه زبان و ادب فارسی ۱۳۹٦.

منابع

۱. آدامز، جیمز لوتر و ویلسون یتس. (۱۳۸۹). گروتسک در هنر و ادبیات، مترجم آتوسا راستی، چاپ سوم، تهران، نشر قطره

۲. تامپسون، فیلیپ (۱۳٦۹)، گروتسک در ادبیات، مترجم غلامرضا امامی، چاپ اول، شیراز، نشر شیوا.

۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، نگاهی تازه به بدیع، چاپ چهاردهم، تهران، نشر فردوس.

٤. مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵)، دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر، مترجم مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران، نشر آگاه.

٥. نجدی، بیژن (۱۳۹۲)، یوزپلنگانی که با من دویده‌اند؛ چاپ هجدهم، تهران، نشر مرکز.

٦. نجدی، بیژن، (۱۳۹۱)، دوباره از همان خیابان‌ها، چاپ نهم، تهران، نشر مرکز..

فهرست مقالات

۷. امیری، ناتاشا. (بی‌تا). نجدی با یک دنیا غرابت، پروین، شماره ۱۲، ۲۲

۸. ثابت قدم، خسرو. (۱۳۸۳). گروتسک در نثر ناباکوف، سمرقند، شماره ۳ و ٤. ۲۰۹-۲۰۱..

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]

۹. باقی‌نژاد، عباس. (۱۳۹٦). بیژن نجدی و بدعت در زبان داستان، زبان و ادب فارسی، شماره ۲۳۵. ١٦- ١.
۱۰. حاجی‌آقابابایی، محمدرضا و نرگس صالحی. (۱۳۹٦). بررسی زبان و روایت در داستان یک سرخ‌پوست در آستارا، دو فصل‌نامه زبان و ادب فارسی، شماره ۸۲، ۹۳-۸۱.
۱۱. محمدی فشارکی، محسن و دیگران. (۱۳۹۲). بررسی و تحلیل عناصر ساختاری گروتسک در برخی داستان‌های فارسی و خارجی، مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۷، ۱۰۹-۸۹.
۱۲. شربتدار، کیوان و شهره انصاری. (۱۳۹۱). بررسی مفهوم گروتسک و کاوش مصداق‌های آن در داستان‌های کوتاه شهریار مندنی‌پور، ادبیات پارسی معاصر، شماره ۲. ۱۳۱- ۱۰۵.
۱۳. یعقوبی جنبه سرایی، پارسا و طیبه فشی.(۱۳۹۰). گروتسک (طنز آمیخته) در آثار جمال‌زاده، بهار ادب، شماره ۱۳، ۲٥٤- ۲٤٥.
۱٤. تسلیم جهرمی، فاطمه و یحیی طالبیان. (۱۳۹۰). تلفیق احساسات ناهمگون و متضاد (گروتسک) در طنز و مطایبه، فنون ادبی، شماره ۱، ۲۰- ۱.
۱٥. جزینی، جواد (۱۳۷۰). ناهمگونی احساس، سوره، شماره ۳۷ ، ۱۰۵-۱۰۳.

[Downloaded from jnls.hormozgan.ac.ir on 2025-11-30]